

طعم شیرین هیجان

فوتبال «روزمرگی» و «ملال» زندگی مدرن را پس می‌زند؛ از همین رو دلچسب است

منبع: روزنامه ایران، روز دوشنبه، مورخ: ۹۷/۴/۴

گفتگو از فریبا حاجیان

«جام جهانی فوتبال» تنها رقابت ورزشی نیست، رخدادی جهانی است که دولت‌ها هزینه‌های بسیاری برای شرکت و پیروزی در آن متحمل می‌شوند، چرایی این امر، موضوع گپ‌وگفت ما با دکتر سروش دباغ، استاد و پژوهشگر فلسفه اخلاق دانشگاه تورنتو کانادا، شد. او معتقد است علت اقبال مردم به فوتبال «پس زدن تجربه ملال از طریق هیجان فوتبال» است.

جناب دباغ، از زاویه فلسفه، اقبال به فوتبال، در حجم و اندازه امروزی، چگونه قابل توجیه است؟

فوتبال، نوعی پس زدن تجربه ملال است که با هیجان‌های بازی فوتبال ایجاد می‌شود. اگر با تعبیر شوپنهاور بخواهم این پدیده را توضیح دهم باید بگویم زندگی آکنده از ملال و تجربه فائق آمدن بر آن است؛ یعنی، ملال را پس زدن و به اهداف خود رسیدن و مجدداً تجربه احساس سرخوردگی و ملال؛ این تسلسل مرتب برای ما تکرار می‌شود.

چندی پیش کتاب «فلسفه ملال» اثر «لارنس اسونسن» (را می‌خواندم که اتفاقاً اخیراً توسط افشین خاکباز به فارسی هم ترجمه شده است. در این کتاب، نقل قول‌هایی از شوپنهاور و پاره‌ای دیگر نویسندگان آورده شده که «قصه ملال» را در جهان جدید برجسته می‌کند. در این کتاب از قول شوپنهاور آورده شده است که آدمیان لحظات ملال‌انگیز متعددی را تجربه می‌کنند که از جمله دلایل آن، کم شدن کارهای بدنی و در عوض ماشینی شدن زندگی‌ها، به محاق رفتن نگاه غایت‌محورانه به جهان و به قول ماکس وبر «راز زدایی» از دنیا است.

پس زدن تجربه ملال و فائق آمدن بر روزمرگی زندگی، امر نیکویی است و افراد مختلف با نگرش‌های متفاوتشان به دنیا، آن را پشت‌سر می‌گذارند؛ مثلاً نخبگان بیشتر به دنبال «تازه کردن احوال وجودی خود» هستند؛ به قول سپهری:

و او به شیوه باران پر از طراوت تکرار بـــــــود

و او به سبک درخت میان عافیت نور منتشر می‌شد

نخبگان، بیشتر از طریق خواندن، نوشتن و خلق یک اثر یا نقاشی یا اشتغال به اموری از این دست، احساس ملال و روزمرگی زندگی را پس می‌زنند و تلاش می‌کنند تا بتوانند زندگی را در «اینجا» و «اکنون» مزه کنند. اما عموم مردم برای گذران زندگی روزمره و پشت‌سر گذاشتن احساس ملال زندگی‌های مدرن، به «هیجان» نیاز دارند؛ از این رو،

به سرگرمی و بازی و ورزش روی می‌آورند. در این فضا، هر قدر «هیجان» بیشتر باشد، پس زدن ملال هم با قدرت بیشتری صورت می‌گیرد.

در چنین فضایی است که فوتبال قوی ظاهر می‌شود و موفق می‌شود تا از طریق ایجاد سرگرمی و خلق فضایی نامتعارف، «هیجان» را به مردم و جامعه منتقل کند و به همین اعتبار است که در جامعه جهانی چنین فراگیر شده است. البته کسانی هم هستند که در همین روزگار، رابطه‌ای با فوتبال ندارند و از طریق دیدن فیلم یا گوش کردن موسیقی یا خواندن یک رمان یا یک تجربه انسانی لطیف، «ملال» را پس می‌زنند و روزگار خود را خوش می‌کنند. به هر حال، راز شیفتگی به فوتبال برای برخی همان «سرگرمی» و برای برخی نیز همان قصه «خلاقیات‌ها» و «هنرمندی‌ها» است. سهراب سپهری می‌گوید:

هر کجا برگی هست شور من می‌شکفتد
بوته خشخاشی شست و شو داده مرا در سیلان بودن

فوتبال در بعد اجتماعی چه کارکردی دارد؟

فوتبال، به «فراخ کردن جهان انسان‌ها» کمک می‌کند و جام جهانی فوتبال، مجال برای آشنایی با ملل و فرهنگ‌های مختلف است. از همین رو، ملت‌ها و دولت‌ها سعی می‌کنند در این عرصه جهانی سهم باشند تا هرچه بیشتر دیده و شناسانده شوند. به‌عنوان مثال، خود من در ایام نوجوانی با کشورهایی مثل کامرون و برخی دیگر از کشورهای آفریقایی از طریق جام جهانی آشنا شدم. به این معنا می‌توان گفت فوتبال می‌تواند «ابزاری دیپلماتیک» تلقی شود چرا که هم به شکل‌گیری «ما» جمعی مدد می‌رساند و هم فرصتی برای آشنایی با فرهنگ‌های بیشتر در این جهان متنوع و متکثر است.

چطور می‌توان از فوتبال برای «هویت‌سازی اجتماعی» بهره گرفت؟

«ما» جمعی که در فوتبال شکل می‌گیرد خاص این ورزش نیست و در ورزش‌های دیگری همچون بسکتبال، والیبال و... هم شکل می‌گیرد اما در فوتبال چیزی بیش از این اتفاق می‌افتد که «عادت» هم در آن بی‌نقش نیست. واقعیت این است که از یک جایی به بعد، وقتی جامعه‌ای به یک ورزش خو می‌گیرد و برای آن در ابعاد ملی و بین‌المللی برنامه‌ریزی می‌کند و «احساس شیرین هیجان» را در جامعه زنده نگاه می‌دارد و بیش از «رقابت» به یک «سرگرمی» دلچسب بدل می‌شود؛ حال دیگر می‌تواند در قامت «هویت‌سازی» ظاهر شود.

«هیجان‌انگیز بودن» فوتبال که این بخت خوش را برایش رقم زده، نشأت گرفته از چه مؤلفه‌هایی است؟ «پیش‌بینی‌ناپذیری»، «خلاقیات فردی»، «کار تیمی» و «بخت و اقبال» باعث شده بازی فوتبال جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد. به اعتقاد من، راز شیفتگی به فوتبال و هیجان‌انگیزی‌اش در همین «خلاقیات» و «هنرمندی» است که ما و جامعه جهانی را در کام کشیده است. مجموعه همه اینها فوتبال را به یک بازی جذاب و پرشور بدل می‌کند.

شما هیچ‌گاه پا به توپ شده‌اید؟

بله، رابطه من و فوتبال به دوران راهنمایی و دبیرستان برمی‌گردد؛ آن زمان، عضو تیم مدرسه بودم و بعدها در دوران دانشجویی در دانشکده داروسازی نیز عضو تیم دانشکده شدم. البته ما آنجا گل کوچک بازی می‌کردیم حتی به‌خاطر دارم یکبار آقای گل شدم. آن ایام، هم مجلات ورزشی را می‌خواندم و هم بازی‌های فوتبال را پیگیر بودم. اما این روزها بیشتر به اخبارش بسنده می‌کنم.

می‌دانیم که شما پرسپولیسی هستید! اما بازی چه تیم خارجی را می‌پسندید؟

طرفدار تیم ایتالیا هستم. البته این روزها فقط نظاره‌گر فوتبال هستم و کمتر فرصت پیگیری آن را به‌صورت حرفه‌ای دارم.

حتی بازی‌های جام جهانی را هم پیگیری نمی‌کنید؟!

بازی‌های تیم ملی را که قطعاً پیگیری می‌کنم اما معمولاً بازی‌های جام جهانی را بعد از مرحله مقدماتی دوست دارم، بینم و دنبال کنم.

چطور فوتبال «مرگ» را جلوی چشم‌مان می‌آورد؟

مری پایلون، گزارشگر ورزشی نیویورک تایمز و وال استریت ژورنال، یادداشتی با عنوان «What Lurks Behind Rabid Sports Fandom» در وبسایت نوتیلوس منتشر کرده است که در آن با استناد به آرای «پروفیسور جف گرینبرگ» استاد روان‌شناسی اجتماعی دانشگاه آریزونا، می‌نویسد: «نعره‌های تماشاگران در کنار زمین حاکی از یک جنگ تمام عیار است. سلاح چنین نبردی نه نیزه و شمشیر، بلکه شوت‌هایی است که مهاجمان به قلب دروازه حریف شلیک می‌کنند. در این میان، یکی جان می‌دهد و یکی قهرمانانه فریاد می‌کشد. حکایت زمین چمن، مثل میدان‌های جنگ، حکایت مرگ و زندگی است. اگر بازیکن‌ها کاری بی‌همتا نکنند تا خود و هواداران تیم‌شان را در تاریخ ماندگار کنند، به مرگ محکوم خواهند شد؛ و همین هراس از مرگ است که عقل از سر تماشاگران می‌پراند». مری پایلون در این مقاله که به تازگی به قلم علی امیری به فارسی برگردانده شده و در سایت ترجمان انتشار یافته است با استناد به آرای «نظریه پردازان مدیریت هراس» می‌نویسد: «رسوایی‌ها، شورش‌ها و خشونت‌های فوتبال یادآور این است که این ورزش، با وجود اینکه در «تجارت سرگرمی» عرضه و در قالب «واقعیت‌گریزی» ترویج می‌شود، تنها یک بازی نیست؛ شعفی که می‌افزاید و اندوه و خشمی که آزاد می‌کند، با درکی گزنده از میرایی همراه است». او در ادامه این پرسش را مطرح می‌کند که «چه چیزی در فوتبال، ما را به حاشیه‌های روانی می‌کشاند؟» به باور او، برای اعصار متمدنی ورزش منجلاپی از استعاره‌ها چون جنگ، مذهب، تجارت، عشق و نفرت بوده است. اما امروزه بر اساس «نظریه مدیریت هراس» که شاخه‌ای از روان‌شناسی اجتماعی است جواب این معما را می‌توان نه در سکوها

بلکه در گورستان یافت. چرا که ورزش ربطی به زندگی ندارد؛ بلکه به مرگ مربوط است. مبنای استدلال «نظریه مدیریت هراس»، تنشی روانی است که انسان‌ها را در میانه «میل به زندگی» و «ناچاری مرگ» قرار می‌دهد. جهان هراس‌انگیز است و انسان‌ها نیاز دارند تا برای کنار آمدن با اضطراب‌های زندگی به چیزهایی مثل ورزش و سرگرمی پناه ببرند و فوتبال یکی از راه‌های فائق آمدن بر این اضطراب‌ها است.

او در این مقاله، به آرای «پروفسور جف گرینبرگ» استاد روان‌شناسی اجتماعی دانشگاه آریزونا، اشاره می‌کند که فوتبال را زمینی حاصلخیز برای «نظریه مدیریت هراس» می‌داند. گرینبرگ معتقد است ورزش و بویژه فوتبال، نسخه‌ای نمادین از نمایش زندگی است. این یکی از دلایلی است که ما براحتی گرفتار آن می‌شویم چرا که برد و باخت برای ما همچون زندگی و مرگ است. از نظر گرینبرگ، «طرفداری ورزشی» از نیاز انسان‌ها به داشتن «عزت نفس» و نیاز ما به داشتن «احساس خوب درباره خودمان» نشأت می‌گیرد. نظریه مدیریت هراس «درباره چرایی این نوع نیازهای در بشر بحث می‌کند؛ اینکه چرا نیاز داریم در این جهان خوب و ارزشمند تلقی شویم؟

پایلون در پاسخ به این پرسش تأکید می‌کند وقتی خود را با ورزشکاران همتراز می‌کنیم، به صورت نیابتی، از خلال دریچه هستی آنان زندگی می‌کنیم؛ هر تشویقی روی سکوها، ابراز شادی با کف و سوت زدن‌ها، یا هر دلاری که خرج پیراهن ورزشی می‌شود، در واقع کنده‌کاری کوچکی است برای گذاشتن ردی بر این جهان در برابر حضور ناگزیر فرشته مرگ!